



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد فقهاء در باب امر به معروف و نهی از منکر چند شرط برای وجوب ذکر کرده اند؛ اول علم مکلف به معروف ها و منکرات، دوم لا اقل احتمال تاثیر بدهد، سوم تارک معروف و یا فاعل منکر پشیمان نشده باشد، چهارم مفسده ای در بین نباشد.

بحث ما در شرط دوم (احتمال تاثیر بدهد) می باشد، فقهاء ما فقط به ذکر شرط بسنده کرده اند ولی ما گفتیم که تاثیر یک امر ساده ای نیست و دیروز هفت مورد را به عنوان عوامل و اسباب برای تاثیر ذکر کردیم.

مطلب دیگر این است که کیفیت امر به معروف چگونه باید باشد؟ گاهی با قلم و تالیف است مثل کتب مختلفی که علماء و فقهاء ما در دفاع از معارف حقه نوشته اند و گاهی نیاز است قیامی صورت بگیرد و امر به معروف و نهی منکر به جهاد و شهادت نیاز دارد که برخی باید برای این مسئله آماده باشند.

دیروز گفتیم یکی از راههای امر به معروف و نهی از منکر مباحله می باشد یکی از برادران نوشته اند که اگر اینطور است امام حسین علیه السلام نیز باید در روز عاشورا با یزیدیان مباحله می کرد، ما عرض می کنیم کار حضرت بسیار بزرگتر و بالاتر از این حرفهاست ایشان می خواستند مکتب پیروزی خون بر شمشیر را بنا بنهند بعد از اینکه ۲۰ سال در زمان بنی امیه به طور کلی فرهنگ مردم نسبت به اهل بیت عوض شده بود و حضرت امیر علیه السلام سب و لعن می شد امام حسین علیه السلام می خواست این فرهنگ عوض شود نه اینکه مباحله کند و چهار نفر هلاک شوند و تمام شود پس این یک مکتبی است که دقیقا مهندسی شده و شهادت و اسارت را تعریف کرده بنابراین ما با یک فکر وسیع تری باید به این مسئله بنگریم.

خب و اما ابتدا کلامی از حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه در مورد نهی از منکر و مراتب آن می خوانیم که می فرماید: ﴿فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ، فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِحِصَالِ الْخَيْرِ؛ وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ، فَذَلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِحِصَلَتَيْنِ مِنْ حِصَالِ الْخَيْرِ وَمُضَيِّعٌ حِصَلَةَ؛ وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ، وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ، فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخِصَلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ، وَتَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ، وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِانْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ، فَذَلِكَ مَيِّتٌ الْاِحْيَاءِ. وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَنْفَتُهُ فِي بَحْرِ جُبِّي. وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقْرَبَانِ مِنْ أَجْلِ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةٌ عَدْلٌ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ﴾<sup>۱</sup>.

ممکن است شخصی فکر کند اگر من امر به معروف و نهی از منکر کنم کشته خواهم شد ولی حضرت می فرمایند این أجل را نزدیک نمی کند و مراد حضرت این است که شما هیچوقت از نظر یک فرد حساب نکنید بلکه از نظر جامعه حساب کنید اگر کل جامعه در برابر منکرات قیام کنند و چنین فرهنگی در جامعه حاکم باشد و خودشان را مجهز و آماده کنند تا در برابر منکرات بایستند تمام امور اصلاح خواهند شد و اصلا عمر شما بیشتر می شود رفاه و آرامش ایجاد می شود و دشمن شما سرکوب می شود و رزق شما فراوان می شود.

در مورد آخرین کلام حضرت "وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةٌ عَدْلٌ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ" چند نکته وجود دارد؛ اول در مورد کلمه امام باید عرض کنیم که ما همیشه کلمه امام را به پیشوای خوب می گوئیم منتهی در اصول کافی بابی منعقد شده و اینطور ذکر شده که: «باب ان الأئمة في كتاب الله امامان: امام يدعو إلى الله وامام يدعو إلى النار»، دو خبر در این باب ذکر شده، خبر اول این است که: ﴿عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

<sup>۱</sup> نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص ۳۷۴، حکمت ۳۷۴.

أبي عبد الله عليه السلام قال: قال: إن الأئمة في كتاب الله عز وجل إمامان قال الله تبارك وتعالى: " وجعلناهم أئمة يهدون بأمرنا " لا بأمر الناس يقدمون أمر الله قبل أمرهم، وحكم الله قبل حكمهم، قال: " وجعلناهم أئمة يدعون إلى النار " يقدمون أمرهم قبل أمر الله، وحكمهم قبل حكم الله، ويأخذون بأهوائهم خلاف ما في كتاب الله عز وجل<sup>۳</sup>.

طلحة بن زيد توثيق نشده.

بنابراین برای ما مسلم شد که کلمه امام در روایات ما و قرآن دو قسم است؛ امام هدی و امام ضلال فلذا حضرت امیر علیه السلام فرمودند: " وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ " .

در مجمع البیان در تفسیر آیه ۲۱ سوره آل عمران روایت اینطور نقل شده که: "و أفضل من ذلك كلمة عدل عند إمام جائر يقتل عليه" بهترین نمی از منکرها این است که انسان رو در روی امام جائر بایستد و کشته شود، سپس ایشان فرموده این روایت ذکر شده ولی ما قبول نداریم زیرا شرط نمی از منکر این است که در آن مفسده ای نباشد و در اینجا اگر شخص بخواهد نمی از منکر کند کشته می شود لذا نباید اقدام کند، ما همیشه به نظر احترام به علماء و نظریاتشان نگاه می کنیم ولی اینجا صاحب مجمع البیان اشتباه کرده اند، ایشان چگونه جواب قیام عاشورا و امثاله را می دهد چگونه جواب قیام هائی که مورد تایید ائمه بوده را می دهد چگونه جواب قیام و نمی از منکر تربیت شدگان مکتب اهل بیت علیهم السلام امثال حجر بن عدی و رشید حجری و قنبر و کمیل و امثالهم را می دهد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ... .

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی  
محمد و آله الطاهیرین

یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله بن غالب، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال: لما نزلت هذه الآية: " يوم ندعو كل أناس بإمامهم " قال المسلمون: يا رسول الله أأنت إمام الناس كلهم أجمعين؟

قال: فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: أنا رسول الله إلى الناس أجمعين ولكن سيكون من بعدي أئمة على الناس من الله من أهل بيتي، يقومون في الناس فيكذبون، ويظلمهم أئمة الكفر والضلال وأشياعهم، فمن والاهم، واتبعهم وصدقهم فهو مني ومعني وسيلقاني، ألا ومن ظلمهم وكذبهم فليس مني ولا معي وأنا منه برئ<sup>۲</sup>.

کلینی از طبقه ۹، محمد بن یحیی استاد کلینی از طبقه ۸، احمد بن محمد بن عیسی از طبقه ۷، حسن بن محبوب از طبقه ۶، عبد الله بن غالب اسدی از طبقه ۵، جابر بن یزید جعفی از طبقه ۴ می باشد، در مورد عبدالله بن غالب اسدی باید عرض کنیم که شاعر و فقیه بوده و نجاشی در مورد او می گوید: "شاعر فقیه ثقة ثقة"، خدمت امام صادق علیه السلام می آمده و حضرت به او می فرموده که یک فرشته ای شعر را در قلب تو إلقاء می کند و من آن فرشته را می شناسم، نقل شده روزی خدمت حضرت رسید درحالی که مشغول درس بودند که حضرت درس را تعطیل کردند و فرمودند برای ما مرثیه ای از اشعاری که خودت گفته ای بخوان و بعد شروع به خواندن کرد و در تنقیح المقال ذکر شده که اهل و عیال حضرت نیز آمدند پشت پرده نشستند و گوش دادند و صدای گریه آنها بلند شد، علی آیی حال خیر سناً بسیار خوب و عالی و معتبر می باشد.

این خیر دلالت دارد بر اینکه دو امام در کتاب الله ذکر شده امام کفرو ضلال و امام حق.

خیر دوم این خیر است: ﴿محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، و محمد بن الحسين، عن محمد بن یحیی عن طلحة بن زيد، عن

<sup>۳</sup> اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۲۱۶، ط الإسلامیة.

<sup>۲</sup> اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۲۱۵، ط الإسلامیة.